

۱- شرط : تا خم نخورد و در نینفرد و قدرش تا عمل خون نکرده و حکم قلمی نیافت

۲- مرادف همینکه :

تا برگرفت قافله از باغ حنید : زاع سیه باغ در آوردن کاروان
" فتحی "

۳- عاقبت فرجام :

تا بسینیم سر انجام چه خواهد بود : تا بسینیم که از غیب چه آید بظهور
" فتحی "

۴- بسیت و نیتج : نام نیک ز هکاتان ضایع کن تا ماند نام
" سعدی "

۵- مرادف که :

عمر گرانمایه درین صرف شد : تا چه خورم صیف چه پوشم شتا
" سعدی "

۶- مرادف چنداگره ، هر قدر :

مزن تا توانی برابر و گره : که دشمن اگر چه زبون دست به
" سعدی "

بدونیک ماند ز ما یادگار : تو تخم بدی تا توانی مکار
مزدوسی

۷- دوام و استمرار :

سال و ماه روز شب است جهان : فرخنده در روز و شب و ماه و سال تو

۸- معنی زهار ز صبا غرض سخن نشنوی که گرا رندی پشیمان گسری
" فتحی "

« که »
" سعدی "

کله (که) در صوتی که حرف ربط و پیوند باشد بحسب مقام و معانی مختلف کاربرد دارد
از قبیل :

- ۱- بسببیت تظیل، ای فرزند استگواش که راستی باید رسکار است
 ۲- تفسیر و تبیین: شنیدستم که هر کوب جهانیت جداگانه زمین آسمان
 «نظای»
 ۳- در مورد مفاجات امر ناگهانی:

- درین سخن بودیم که دوهند و از پس سنگی سر بیاوردند «گلستان»
 ۴- بمعنی اگر: بنده گنهگار چه کند که تو بکنند. چه کند بنده که گنهگار را
 ۵- بمعنی بلکه: زبیل بر گلش تسبیح خوانی است که هر خاری تسبیح خوانی است
 ۶- بمعنی از: متمم صفت تفضیل: سخنی مردان به که با برشت دونان برود
 ۷- در موقع دعا: چه خوش گفت فرود می آید که رحمت بر آن برشت تا که
 «سعدی»

تمرین ۶۳

درین اشعار معانی (تا) را معین کنید.

زبد تا توانی سگالش مکن	ازین مرد داننده بشنو سخن
بیفزای نیکی تو تا ایدری	که گردی از آن شاد چون بگذری
سخنگوی چون بر گشاید سخن	بمان تا بگوید تو تندی مکن
نکر تا نداری هراس از گزند	بزی داد و شادان دل وارچند

تمرین ۶۴

در اشعار ذیل معانی (که) را معین کنید.

خردمند مردم هنر پرورند	که تن پروران از هنر لافروند
منه تو رهی کان نه آئین بود	که تا ماند آن بر تو نفرین بود
نهمتن چنین داد پاسخ بدوی	که ای بیهوده مرد پر خاشجوی
چنان رو که پر مدت روز شمار	نیچس سراز شرم پروردگار
جز آنکس نباشد نکوگوی من	که روشن کند عیب پر روی من

مشو تا توانی ز رحمت بری

که رحمت بر ندهد چو رحمت بری

میازار موری که دانه کش است که جان اردو جان شیرین خوش است

« فرودی »

(چه)

کلمه (چه) در صورتیکه معنی تعلیل مرادف (زیرا که) یا در موارد
و برابری مرادف (خواه) باشد از حروف پیوند است .

مثال تعلیل : ای فرزند منرا آموز چه بهیتر همه جا خوار و بمقدار است
بعد از چه تعلیل ، آوردن لفظ (که) غلط و نادرست باشد .

مثال مساوات و برابری :

چه مروی گر جا چه در شهر خویش سوی آن جهان و یکی نیست پیش

دست کوتاه باید از دنیا استیمن چه دراز و چه کوتاه

و در صورتی که معنی چقدر و بسیار باشد از قبیل است : « سدی »

چه خوش باشد که بعد از نظاری بستی می رسد امید واری

چه اگر معنی چیزی باشد موصول است چون پرسش را رساند از ادوات

استفهام است . مثال موصول :

من آنچه شرط بلاغ است تو میگویم تو خواه از سخنم نندگم و خواه طلال

مثال استفهام و پرسش : « سدی »

کافران از بت بیجان چه تمسح وار باری آن بت پرستیه که جانی دارد

تبصره - کلمه (چو) با دوا مضمت (چون) بمعنی مانند دومی با

در غیر این صورت (چه) بدون دوا است :
چو اینک رفتن کند جان پاک چه بر تخت مراد چه بر روی خاک

سعدی

(فصل پنجم - اصوات)

اصوات کلماتی هستند که در موارد : آفرین و تحسین و تهنیتی و ندا و فریاد
و بیم و آگاهی و تنبیه و تحذیر و هائندگامی آنها گفته میشوند. و هرگاه بمعنی

فعل باشند همچون افعال دارای مفعول و متمم شوند (۱)

نمونه اصوات مشهور :

در موقع ندا : ای . ایا (۲)

در تعجب و تهنیتی : وه وه . وه . ای شکفتا . جها .

در آفرین و تحسین : زه . خه . خوش . خنک . بیه

در درد و افسوس : وای . آه . آوخ . آخ . دروغ . دروغا

۱- مانند این بیت ، زینهار از دهان خندانش - و آتشین لعل و آب

دندانانش .

۲- الف ندا که ملحق با آخر کلمات شود نیز جزء اصوات است مانند .

خدایگانا . شهریارا . خداوند . یارا .

در تنبیه و تکریر : ا . این . آن . هلا . آلا . زنهاری
 الاتی نخواهی بلا بر حسود که آن بخت برگشته خود در ملاست
 سنگی بچند سال شود لعل باره زنهاری تا بیک نفس شکستی
 « سعدی »



بخش دوم

جمله - (گفتار) و کلام یا (سخن)

هرگاه چند کلمه با یکدیگر مرکب شوند و میان آنها اسناد باشد آنرا جمله
(گفتار) گویند و در صورتیکه جمله چنان باشد که برای شنونده مفید بود اگر گویند
خاموش شود شنونده در انتظار نماند اگر کلام و (سخن) یا جمله نام نماند.

نسبت تا تم و ناقص

نسبت تام یا (اسناد) آنست که چیزی جز دیگر ثبات یا نفعی نسبت داده
چنانکه گوئیم: جوایز بخشیده است. در و غلور استگار نیست. در جمله اول
صفت بخشندگی را برای جوایز ثابت کرده و در جمله دوم استگاری یا
از و غلور سلب نموده ایم.

هرگاه نسبت میان دو کلمه طوری نباشد که جمله بدان تمام شود آنرا نسبت ناقص گویند
در مرکب اضافی^(۱) مانند: کشور ایران. شهر صنعا. همچنین مرکب
مانند: اطلاق بزرگ. دوست مهربان. نسبت ناقص موجود است

۱- اثبات و نفی را ایجاب و سلب نیز گویند.

۲- مرکب اضافی را مرکب تقيیدی نیز گویند.

(ارکان جمله)

ارکان جمله سه چیز است ؛ مسندالیه ، مسند ، رابطه . رابطه
 مسندالیه یا فاعل کلمه است که موضوع اسناد واقع شده چیزی را
 بایجاب یا سلب بدان نسبت داده باشند .
 مسندالیه را موضوع و محکوم علیه نیز گویند .
 مسند کلمه است که مفهوم آن را مسندالیه نسبت داده باشند .
 مسند را محمول و محکوم به نیز نامند
 رابطه (پیوند) کلمه است که دلالت بر ربط میان چیز وار و مسند
 و مسندالیه را بیکدیگر ربط و پیوند دهد خواه بطریق ایجاب باشد و خواه
 سلب و از آن جهت جمله بدو قسم ایجابی و سلبی یا موجب و منقحی منقسم شود مثال جمله دوستی
 دوستی با مردم و انا گلست دشمن و انا به از نادان دوست

تقرین ۶۵

در عبارات ذیل ارکان جمله‌ها را معین کنید .

بدان ای پسر که مردم تازه‌نده باشد ناگزیر بود از دوستان که مرد اگر

بی برادر بوده که بی دوست .

حکیمی را گفتند که دوست بهتر است یا برادر؟ گفت برادر نیز دوست به .

پس اندیشه کن از کار دوستان بدوستی تازه داشتن و درباره مردمی کردن زیرا که

هر که از دوستان بیندیشد . دوستان نیز از او بیندیشند . و اندیشه کن از دوستان

دوستان که از جمله دوستان باشند و بتوس از دوستی که دشمن ترا دوست دارد که

باشد که دوستی او از دوستی تو بیشتر باشد پس باک ندارد بیدی کردن با تو قبل از

دشمن تو و پیر هیز از دوستی که مرد دوست ترا دشمن دارد . و دوستی که از تویی حجتی

بگله شود بدوستی او طمع مدار .

مثال جمله منفی : نیست
 ای که گفتی هیچ مشکل چون فراق باز نیست
 گرامید وصل باشد همچنان دشوار نیست

(اجزاء جمله)

اجزاء جمله یعنی نوع کلماتی که رکن جمله واقع میشوند : اسم فعل صفت است
 یا کلمه دیگری که در حکم و جانشین آنها باشد .
 ۱ - مستند الیه ممکن است اسم محض باشد ؛ خدا و انانیت . هویت
 آمد . فرزدون رفت . جمشید بهبوده سخن نمیکوید .

و ممکن است که مصدر یا اسم مصدر باشد ؛ راستگویی بایه عزت است .
 رفتن و نشستن به که دویدن و نشستن ؛

ویدار تو عمل مشکلات است صبر از تو خلاف ممکنات است
 ممکن است که عدد و ضمیر یا کلمه دیگر از کنایات باشد که در حکم و جانشین صفتند ؛
 ده دو برابر پنج است . من در راه مهین جزو مجاز می گنیم . ما مهین خود را
 دوست داریم . او دوست تو است .

۲ - مستند ممکن است فعل باشد ؛ علی رفت . حسن آمد

تمرین ۶۶

این بیت را تجزیه و ترکیب کنید ؛

بگذرد ز عهد هست و سخنهای سخت خویش

خواهی که سخت و سخت جهان بر تو بگذرد

دولت جاوید یافت هر که گونا نام زیست
 که عقبتش ذکر خیر زنده کند نام را
 ممکن است صفت باشد، فریدون جنب جوانی است. هوشنگ
 و طیفه شناس است.

سخن در تندرستی تندرست است که در سستی همه تدریست است
 ممکن است که مصدر یا اسم مصدر باشد: راستی و سنگار است.
 و پنداری کم از راست. سنگی بطبع کردن چو در سستی است. چاره کم
 جو شدن است.

و ممکن است که اسم یا کلمه دیگر باشد که در حکم و جانشین صفت است
 ره سنگاری راستی است. طریق سعادت همین است و بس. قناعت گنج
 آنچه تغییر نپذیرد تویی و آنکه مزه است و نیز تویی
 ۳ - فصل هرگز مسند الیه واقع نمیشود و هرگز از قبیل صرف اصناف و حرفت

تقرین ۶۷

در متن زیر مسند الیه و مسند را پیدا کنید:

یکی از دوستان که در کجاوه انیس من بود گفت: آرزودن دوستان چهل است و کفاریه من سهل اندک اندک خجلی شود
 و قطر قطر سیلی فی الجمله هنوز از گلستان بقیعی موجود بود که کتاب گلستان تمام شد. دانا چو طبله خطار است خاموش
 و بهر نای و نادان چو طبل غازی بلند آواز میان نمی. گمشده

چو شب گشت پید او شد روزگار شد اندر شبستان کی نادر

تقرین ۶۸

فردوسی

پنج مثال بنویسید که مسند الیه.

صفت باشد، پنج مثال بنویسید که مسند الیه مصدر باشد. پنج مثال بنویسید

مسند الیه اسم مصدر باشد.

رابطه و اصوات زسند واقع شوند و زسند الیه .

هرگاه مسند یا مسند الیه مضاف یا موصوف باشد صفت مضاف الیه را متمم گویند و در این صورت دو کلمه یا بیشتر در حکم یک کلمه است و جز اول هر دو دوم تمام میشود .

۱- ممکن است مسند الیه و مسند هر دو یکی از آنها دارای متمم باشد ، هر دو مسند هر جا را همند است . استاد و مامور هستند است . اردو شیر خشتین باشند ساسانی است . کشور ایران وطن عزیز ما است . خان ایران بیگاه ایران در رعایت بیگانگی ز خویش مرگ که دوستان فادار بهتر از خویشند
۲- گاه یک مسند یا یک مسند الیه دارای چند متمم باشد و این صورتی است که مضاف الیه یا مضافی مترادفی بنیالی یکدیگر در آید باشند ، هوامی شهر اصفا خاست . دوست هران فادار با برابر است . همیشه رفیق

تقرین ۶۹

برای هر قسم سه مثال بنویسید .

مسند و مسند الیه ازین نظر که هر دو یا یکی از آنها دارای متمم باشند و متمم مضاف الیه یا صفت باشد چند قسم میشود ؟

تقرین ۷۰

مسند و مسند الیه ازین نظر که دارای چند متمم باشند و متمم هر دو یا یکی از آنها مضاف الیه صفت باشد چند قسم میشود ؟ برای هر یک دو مثال بنویسید .

موافق صادق است

(رابطه)

رابطه کلمه است که بر ربطان مسند و مسند الیه دلالت کند مثلاً در جمله:
همشید کوشا است . کلمه (است) رابطه است که کوشا را که
مسند است به همشید که مسند الیه است ربط میدهد .

فصل عام - فصل خاص

هرگاه فعل دلالت بر وقوع و وجود مطلق کند و بر کار و عمل مخصوصی دلالت
نداشته باشد آن فعل عام یا فعل ربطی نامند مانند: (بودن) و (استن)
و (شدن) و در صورتی که بر کار و عمل مخصوصی دلالت داشته باشد آن فعل خاص
گویند: مانند: (گفتن) و (شنودن) و (داشتن) و مثال آنها .
رابطه جمله باید یکی از ضال عموم باشد . و چون فعل (استن) مشتقات آن
در بیشتر جمله در همه موارد فعل عام است از رابطه اصلی یا حقیقی نامیده اند .
اما فعل بودن شدن نظر و مراعات آنها نیز ممکن است رابطه واقع شوند
مثلاً در جمله: دانش گنجی است ، گوئیم ، دانش ، مسند الیه گنجی پسند
است ، رابطه .

و در جمله (نادان توانا نیست) گوئیم : نادان مسند الیه . توانا پسند

نیست فعل مضارع منفی. سوم شخص مفرد رابطه سلبی میان مسند و مسند الیه

در جمله (محمد دانشمند بود) و (علی ارجمند شد) گوئیم:

بود: فعل ماضی. سوم شخص مفرد از مصدر (بودن) و رابطه مسند

(دانشمند) و مسند الیه (محمد).

شد فعل ماضی سوم شخص مفرد از مصدر شدن. و رابطه میان مسند

(ارجمند) و مسند الیه (علی).

رابطه سلبی

رابطه ایجابی

نیستیم

نیستم

استیم

استم

نیستید

نیستی

استند

استی

نیستیند

نیست

استند

است

کلمه (است) در مفرد غایب همه جا ظاهر شود و در غیر آن مخفف میفرد باشد

ایجاب

نفی

نیسیم

نیسم

باشیم

باشم

باشید

باشی

باشانید

باشی

باشیند

باشت

باشانند

باشت

۱- کلمات هم (ام) . ای . ایم . اید . اند (ند) در ستم . تویی

اوست . باشم . باشانید . باشانند . در اصل یا در معنی: استم . استی

است . استیم . استید . استند بوده که در تحفیف بصورت ضمیر در آمده است

و ازین جهت آن را رابطه مخفف مینامیم .

رابطه مخفف در جایی بیاید که مسند فعل نباشد ، تو آگاهی . ما برادریم .
ایشان با یکدیگر دوستید . شما اهل بایت کشورید . من دست توام .

۲- گاه رابطه بصورت اصلی باطل ذکر میشود :

شنیدستم	(شنیده استم)	شنیدستم	(شنیده استیم)
شنیدستی	(شنیده استی)	شنیدستید	(شنیده استید)
شنیدست	(شنیده است)	شنیدستند	(شنیده استند)

شنیدستم که هر کوکب جهانی است
آن شنیدستی که در صحرائی غور
چو آگاهی زمین آسمانی است
بارس لاری بیفتاد از ستور
"سعدی"

۳- رابطه گاهی جمله صریحاً ذکر میشود و از مسند و مسند الیه جداست :

هوار روشن است . باغ خرم و با صفاست .

۴- گاهی فعل مسند جانشین رابطه میشود و این صورتی است که مسند فعل
خاص باشد . دانش آموز شنید . علی رفت . بهرام برخاست . فعل

شنید . رفت . برخاست . مسند است و جانشین رابطه

۵- گاه مسند و فاعل جانشین رابطه شود و این در صورتیست که مسند فعل

خاص متصل بضمیر باشد : گفتم . شنیدم . آیدید . رفیتم .

پی مصلحت مجلس آراستند نشسته و گفتند و برخاستند
 ضمایر : م . می . بیم . بد . ند . که متصل بفاعل ماضی و مضارع میشوند
 همچنین ضمیر (د) که مخصوص فعل مضارع مفعول فاعل است هم فاعل
 فعل و هم جانشین رابطه در جمله میشوند مثلاً درین جمله : شاگردان بیرستان
 آمدند گوئیم :

شاگردان . اسم . جمع . مسندالیه

ب : حرف اضافه فعل (آمدند) را بد بیرستان نسبت میدهد

د بیرستان : مفعول بواسطه از برای (آمدند)

آمدند : فعل ماضی . سوم شخص جمع . فعل و فاعل مسند از برای شاگردان

ضمیر (ند) هم فاعل فعل است و هم جانشین رابطه میان مسند و مسندالیه

۶ - ممکن است ضمیر متصل بفاعل رابطه محض باشد و این در صورتی است

که فاعل بعد از فعل بصورت اسم ظاهر گردد .

هم آنکه رسیدند بآران بوی همه دشت از و شد پراز لشکوی

تقرین ۷۱

ده مثال بنویسد که فاعل جانشین ربط داشته باشد .

ده مثال بنویسد که رابط در جمله صریحاً ذکر شده و از مسندالیه و مسند

جدا باشد ده مثال بنویسد که فعل فاعل جانشین رابطه باشد .

نهمیت گرفتند تورانیان بسی نامور گشته شد در میان

کلمه (پاران) فاعل (رسیدند) و (تورانیان) فاعل (نهمیت
گرفتند) و ضمیر (ند) رابطه محض و حدیث انبیت که فاعل بصیغه جمع میباشد
رابطه استکار و منفته یا ظاهر مستتر

رابطه استکار یا (ظاهر) که رابطه لفظی در جمله صریحا ذکر شده باشد مانند
هوشنگ هوشیار است . فرزند یون کووک بود . خسرو گایب شد .
رابطه منفته یا (مستتر) آنست که رابطه در لفظ نباشد مثل مسند یا مسند
جانشین رابطه باشند و جمله را از رابطه صریحی نیاز سازند .

مثال آنجا که فعل مسند جانشین رابطه باشد : قاصداً . نامر آورد
نوبت شادی رسید . دوره غم گذشت .

تمرین ۷۳

رابطه محض و فاعل جانشین رابطه را معین کنید .

چنین نماید شمشیر خسروان آثار	چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
سخن هر چه فرزند او یابد کرد	گشادند گویا زبان آن دو مرد
بیک سو کشیدند ز آوردگاه	برفتند هر دو ز قلب سپاه
برفتند پویان بدان بارگاه	وزان روی رومی سواران شاه
دو سالار بر یکدیگر کینه خواه	همی تاختند اندر آن رزمگاه
بر او خواندند آفرین کیان	برفتند گردان ایرانیان
گرانمایگان برگرفتند راه	بدیدار آن لشکر کینه خواه

چو لشکر بدیدند باز آمدند

بنزدیک مهتر فراز آمدند

در جمله اول مثلاً میگوئیم : قاصد (مسند الیه) آمد (فعل مسند و جانشین رابط)

رابطه در فعل مسند مستتر است . همچنین در مثالهای بعد

مثال آنجا که مسند الیه جانشین رابط باشد :

تو گفتی و من سخن شنووم . ضمیر (می) در گفتی و (م) در شنووم

فاعل فعل است و جانشین رابط که جمله (تو گفتی) و (من شنووم) را

از رابط صریح بی نیاز میکند .

(بخشیه و ترکیب)

از دستم فرصت امروز که فردا پیوسته بجائی سرنگشتند

از حرف اضافه فعل (ده) رایبه (دوست) متعلق میکند .

دست : اسم عام . بسیط . مفرد . مفعول بود رابطه از برای (ده)

ده : فعل نهی . دوم شخص مفرد . فاعل در فعل مستتر است .

فرصت : اسم معنی . مفرد . بسیط . مفعول صریح از برای فعل (ده)

امروز : ظرف زمان . مضاف الیه از برای فرصت . متمم مفعول

که : حرف ربط (پیوند) جمله بعد را ب جمله قبل ربط و پیوند میدهد

فردا : قید زمان از برای فعل (بخائی)

پیوسته : بمعنی دوام و استمرار از قیود زمان
 بخائی : فعل مضارع . دوم شخص مفرد . فعل و فاعل .
 سر : اسم عام . مفرد . بسیط . مفعول صریح از برای فعل بخائی
 انگشت : اسم عام . مفرد . بسیط . مضاف الیه از برای سر
 متمم مفعول .
 ضمانت : اسم معنی . مضاف الیه از برای انگشت .
 (تقسیم رابطه بحسب زمان مطلق و مقید)
 جمله بحسب زمان بر دو قسم است : مطلق و مقید .
 ۱ - جمله مطلق آنست که مقید زمان خاص نباشد
 مفهوم جمله مطلق ثابت و برقرار و دوام و زمان مطلق است
 شبان روز نسبت بفصلها بلند و کوتاه میشود . ماه بدور زمین می چرخد و مثال آنها
 جمله بحسب زمان مطلق است یعنی مقید زمان گذشته و حال و استقبال است
 و مقصود گوینده وقوع فعل یا نسبت مسند بسند الیه در زمانی مخصوص میباشد
 چنانکه در جمله : خدا وانا است ، صفت وانا فی برای خدا در همه حال
 ثابت است از مخصوص گذشته و حال آینده . همچنین جمله (ماه
 بدور زمین می چرخد) مقصود گوینده ثابت حکم است بطور مطلق و

جمله مقید است که نسبت میان مسند و مسند الیه و نظر گوینده مقید
 بزمان خاص باشد مثلاً در جمله (دیروز هوا گرم بود) مقصود نسبت گرمی است
 به هوا در روز گذشته بخصوص در جمله (فرزاد بدبستان خواهد آمد)
 مقصود واقع شدن فعل آمدن است بزمان آینده بخصوص.

(متعلقات فعل با جمله - وابسته با می سخن)

جمله گاه مرکب از ارکان اصلی یعنی مسند و مسند الیه و رابطه است و زائد
 بر آنها چیزی ندارد. اینگونه جمله را (جمله بسیط) یا (ساده) توان
 نامید. خداوند مهربان است. دانش گنج است. وانا ارجمند است
 نادان خوار است.

تمرین ۷۳

جمله های مقید و مطلق را معین نمائید.

خرمند همه جا عزیز و ارجمند است. بی هنر نزد همه کس خوار و بی مقدار است.
 عاقل کار زشت نمیکند. عالم سخن منجیده میگوید. خردمند هرگز کار بیهوده نمیکند.
 عالم ناپرهیز کار کورم شعل دار است. برادر شما دیروز بدبستان نیامد. فردا دفتر
 شما را خواهم آورد. زمستان امسال سردتر از سال گذشته است. محمد درس را گوش
 میدهد. هوشنگ سخن آموزگار را خوب نفهمید. برادر که در بند خویش است نه
 برادر و نه خویش است. علی دیروز کتاب را گرفت.

بگوای برادر بلطف و خوشی

کنونت که امکان گفتار هست

بحکم ضرورت زبان در کشی

که فردا چون پیک اجل در رسد

و گاه اجزاء دیگر زائد بر سه رکن اصلی وارد از قبیل مفعول صریح و مفعول
 بواسطه بقید زمان مکان قید و صفت تاکید و امثال آنها .
 اینگونه اجزاء را متعلقات فعل یا متعلقات جمله (و استه ای سخن) میگویند
 مثلاً درین جمله (هوشنگ دیروز کتاب را از دبستان بخانه برد)
 گوئیم : هوشنگ : مسند الیه . دیروز : قید با طرف زمان .
 دبستان : مفعول بواسطه از برای فعل برد . خانه : نیز مفعول بواسطه برای
 فعل برد . برد : فعل ماضی . سوم شخص مفرد . مسند و جانشین رابط
 و درین جمله : فرزندون امروز سخت بیمار است . گوئیم :
 فرزندون : اسم خاص مفرد مسند الیه . امروز : قید و طرف زمان
 سخت : قید تاکید . بیمار : مسند . است : رابط
 (تجزیه و ترکیب)
 ببال و پر مروازره که شیر زبانی هوا گرفت زمانی ولی بجاک

تمرین ۷۵

متعلقات فعل را معین کنید .

ای فرزندان ارجمند عمر عزیز را به غفلت و بطالت مگذارید . پیوسته در
 تحصیل علم بکوشید . اگر امروز رنج برید فردا گنج بردارید . يك لحظه از کسب
 هنر غافل نشینید . زبان را به دروغ عادت مدهید . دامن خویش را به لوث معاصی و
 اخلاق زشت آلوده م سازید . همت بلند دارید که مردان بزرگ از همت بلند به جانی رسیده اند .
 فرزندی که کار به انگشت ششم هانداگر بر نهدش رنج بر نهد و اگر نگاهش دارند زشت باشد .

ب : حرف اضافه فعل (مرو) رابه (دبال) نسبت میدهد .
 بابل : اسم عام . مفرد . بسیط . ذات . مفعول بواسطه
 از برای فعل (مرو) .
 و : حرف عطف حرف ربط . کلمه (پر) رابه (دبال) عطف میکند
 پر : اسم عام . مفرد . بسیط . عطف بر بابل مفعول بواسطه
 از برای فعل (مرو) .
 مرو : فعل نهی . دو شخص (مخاطب) مفرد . فعل فاعل . فاعل
 مستر و مسند جانشین مسند الیه در رابطه است .
 از : حرف اضافه : فعل مرو (راه) نسبت میدهد
 ره : اسم عام . مفرد . مفعول بواسطه از برای فعل (مرو)
 که : حرف ربط . جمله بعد از جمله قبل ربط میدهد .
 تیر : اسم عام . مفرد . بسیط . ذات . مسند الیه . موصوف
 بر تالی : صفت تیر . متمم مسند الیه . حرف (می) علامت نسبت
 هوا گرفت : فعل مرکب . ضعیف مطلق . مسند از برای تیر بر تالی .
 فعل مسند جانشین رابطه است .
 زمانی : قید زمان از برای فعل هوا گرفت

ولی : حرف ربط . جمله بعد را جمله پیش ربط میدهد .
 ب : حرف اضافه . فعل نشست را بنحیث نسبت میدهد .
 خاک : اسم عام . بسیط . مفرد . مفعول بواسطه از برای
 فعل نشست

نشست : فعل با ضی مطلق . سوم شخص مفرد . مسند
 (تعدد و مسند و مسند الیه)
 مسند الیه و مسند ممکن است که هر دو مفرد یا هر دو متعدی یا یکی مفرد
 و دیگری متعدی باشد . هوشنک و فرزیدون بستان میروند . ایرانیان
 دلیر و استگور بودند . انوشیروان عادل در عیث پرور بود . کوشش
 سرمایه سعادت است . اردشیر و شاپور جاهلیر و جهانزار بودند .

تمرین ۷۶

این عبارات را تجزیه و ترکیب کنید
 حکیمی گوید که اندر روزگار فتنه از سه گروه پیدا آید . خبر گوی و خبر
 جوی و خبر پذیر . خبر گوی و خبر جوی از گناه نرهد و خبر پذیر از سلامت
 کم رهد .

تمرین ۷۷

اقسام مسند الیه متعدد را شرح دهید و برای هر یک پنج مثال بنویسید .

تمرین ۷۸

اشعار ذیل دارای کدامیک از اقسام مسند و مسند الیه است .
 دوران بقا چو باد صحرای گذشت
 نلخی و خوشی و زشتی و زیبا بگذشت
 گر نبودی امید راحت و رنج
 پای ددیشی برفلک بودی
 رای تو همچو شمشیر و روشن است
 ذات تو همچو نوه حلیم است و بردبار .

۲ - تعدد مسند الیه و مسند در جانبی است که چند کلمه بیکدیگر عطف شده باشند

خواه حرف عطف در لفظ باشد مانند: ابرو باد و مژه خورشید فلک در کارند
و خواه در تقدیر: برادر من رشگو، در سگار، مهران، وفادار است

(شماره جمله با از روی شماره افعال)

هرگاه بخواهیم شماره جمله را در یک عبارت یا یک حکایت معین کنیم باید
شماره افعال را این نمانیم زیرا شماره جمله از روی شماره افعال بست

میآید و هر عبارتی بدان اندازه که فعل دارد جمله دارد .
مثلاً درین عبارت: در روزگار عیسی سه مرد در راهی میرفتند فراموشی رسیدند
گفتند کی بفرستیم تا ما را جزونی آورد یکی را بفرستند تا ندانند مرد شده
و طعام بخرد. هشت جمله است. زیرا دارای هشت فعل است:
میرفتند، رسیدند، گفتند، بفرستیم، آورد، بفرستادند، بشد بخرد

تمرین ۷۹

بجای نقطه‌ها مسند مناسب بنویسید .

من و تو ... من و او ... تو و من ... تو و او ... من و شما ... شما و
ایشان ... تو و ایشان ...

تمرین ۸۰

بجای نقطه‌ها مسند متعدد گذارید .

خسرو پرویز ... بود ... داریوش ... بود ... ایران ... است ...
میهن ما ... است - باغ ... شد - شکوفه ... شد - درختان ... ند - بلبلان ...
ند - چمن و دشت ... است - بلبل و پروانه ... نه - تیر و کیوان ... است -
ستارگان ... ند - هوشنگ و فریدون ... ند - من و تو ... ایم

تبصره - در جایی که فعل بقرینه حذف شده باشد نیز در حکم مذکور است؛
 مثلاً درین عبارت : منوچهر را گفتم که چکاره منوچهری را از بر کرده گفت
 آری پنج جمله است زیرا بعد از کلمه بازه و آری فعل بقرینه سابق حذف
 شده است یعنی یا از بر کرده گفت آری از بر کرده ام .
 پس عبارت فوق پنج فعل است : گفتم . کرده . کرده . کرده . گفتم
 کرده ام .

ترکیب و نظم جمله (پیوند سخن)
 جمله ساده که تنها مرکب از لفظ کان اصلی باشد بیشتر بگونه ترکیب میشود که :
 مسند الیه پیش از مسند در رابطه اسکا پس از مسند آید : هو اوشن است
 دشت خرم است . علی و افشمنه بود . آب تیره شد .

تمرین ۸۱

درین حکایت شماره جمله هارا معین کنید.

گویند روزی انوشیروان بشکار رفته بود و از چشم جدا مانده بیالائی بر آمد دیهی
 دید و او تشنه شده بود دید ان دیه شد و بدر خانه ای رفت و آب خواست دختر کی از خانه بیرون
 آمد و او را دید بنخانه اندر آمد و یکی نیشکر بکوفت و آب آن بگرفت و قدحی پر کرد و بیاورد
 و به نوشیروان داد نوشیروان نگاه کرد خاشاک کی خورد در آن قدح دید آب آهسته نوشیدن گرفت
 و میخورد دختر گفتم آن خاشاک بعد از آن قدح افکنده بودم نوشیروان گفت سب چه؟
 گفت از آنکه ترا تشنه دیدم و جگر گرم اگر آن خاشاک نبود تو آب آهسته
 نخوردی ترا زبان داشتی نوشیروان راجب آمد از زیر کی آن دختر گفتم .

(نصیحت الملوك)

و در اجزاء دیگر جمله که زائد بر ارکان اصلی اند نظم طبیعی این است که :
 مفعول صریح بعد از مسندالیه پیش از مفعول بواسطه باشد و قیود دیگر
 مستلقات فعل نسبت به ارکان جمله که مقدم شوند و گاه مؤخر شوند.^(۱)
 پس نظم و پیوند طبیعی جمله بطور عموم و طلب ازین قرار است که مسندالیه^۱
 مفعول صریح و مفعول صریح پیش از مفعول بواسطه باشد و^۲ آخر جمله^۳
 در رابطه استگار پس از مسندالیه خواهد آمد پس جدا باشد خواه متصل و پیوسته
 و قیود دیگر بسته بامی جمله نسبت به ارکان اصلی مقدم و مؤخر شوند
 نمونه کامل برای تقسیم طبیعی این مصراع است : حکیمی سر را باند ز گفت
 حکیمی بسندالیه - پس مفعول صریح از برای فعل گفت - را : علات
 مفعول صریح - باند ز مفعول بواسطه . گفت فعل مسند .

۱- مثلاً قیود نفی و تاکید و همچنین قیود استفهام گاهی پیش از مسندالیه و
 گاه بعد از مسندالیه واقع شوند .

هوشنگ چرا بدبستان نیامد . چرا فریدون درس خود را حاضر نمی کند . محمد
 هرگز کار بیهوده نمی کند . هرگز من دروغ نخواهم گفت .

۲- مقصود از رابطه پیوسته کلمه :

است . بود . و شد . نظایر آنهاست که بعد از مسند در آید و مقصود از رابطه جدا
 را بطله منخف است که بصورت ضمیر متصل در آید و قبلاً تفصیل آنرا گفتیم .

تمرین ۸۲

در اشعار و عبارات ذیل مسندالیه و مفعول صریح و مفعول بواسطه را معین
 کنید .

برادر شما کتاب خود را برای من آورد . معبود درش را برای آموزگار
 شرح داد . بکارهای گران مردکا دیده فرست . که شیر شوزه بر آرد بزیر خم کند .
 مزین بر سر ناتوان دست زور که روزی درافتی بیایش چومور .

و همچنین این مصراع : پادشاهی سپهر مکتب داد

قاعدہ - نریسندگان قیام در پیشه موارد طرف زمان با در صدر حمله
پیش از مسند البیه و مسند آورده اند : امروز برادر شایسته است من آمد ، و روز
همشید از شیراز مرصحت کرد . روزی نوشیروان بخارا رفته بود . روزی
شیخ ابوسعید و شیخ ابوالقاسم گرگانی در شهر طوس بهم نشستند بودند
وقتی دو صوفی بهم می رفتند (قابوس نامه) «اسرار التوحید»
امروز چون از قوت با زمانیم بنامی کار خود جلالت با بر نهان (کلیله و دمنه)
قاعدہ مذکور در نوشته های امروز کمتر رعایت شود و طرف زمان گاهی مقدم

۱- در بعضی موارد مستدالیه را بر طرف زمان مقدم داشته اند مانند ،
انوشیروان روزی بوقت بهار بر نشسته بود .

«نصيحة الملوك»

من امروز نیز بهر جنگ آمدم .

«فردوسی»

تهرین ۸۳

در عادات ذیل مستدالیه و مسند و مقبول و ظرف زمان را معین کنید .
روزی بازرگانی هزار دینار معامله کرد «قابوسنامه» روزی در غایت
دلتنگی ببندد اشارت فرمود «چهارمقاله» یکروز ابو عثمان خادم خود را گفت
تذکرة الاولیاء» امروز بدان دقیقه بر من دست یافت «گلستان» روزی این غلام
بر سر مرغزادی میگذاشت «چهارمقاله» روزی مامون چهارتن را ولایت داد «نصيحة
الملوك» امروز بهزه کمان بگذاریم «کلیله و دمنه»

روزی به قهستان جمعی از عیاران نشسته بودند «قابوسنامه»

سالی در خدمت پادشاه روزگار گذاشتم «چهارمقاله»

در ویسی در خانقاه آمد «تذکرة الاولیاء» در آن روزگار مردی از مدینه نزد

بوجه فرامده نصیحت الملوك»

روزی ز سرسنگ عقابی به او خاست بهر طلب طعمه پروبال بیاراست

«ناصر خسرو»

و گاهی مؤخر ذکر شود : علی امروز در درس خود را خوب جواب داد .
 و پرزدهوشنگ بستان آمد . محمد و شیب بخراسان عزیمت نمود

تجزیه و ترکیب

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین است

میازار : فعل نهی . دوم شخص مفرد . مسند و مسند الیه

مور : اسم عام . مفرد . بسیط . مفعول صریح از برای میازار .

می : یاد نکره . علامت مفعول صریح حذف شده است و اصل

(موری را) بوده است .

که : موصول

دانه کش : صفت مرکب . فاعلی . مسند .

است : فعل مضارع . سوم شخص مفرد . رابطه

که : حرف ربط .

جان : اسم عام . مفرد . مفعول صریح از برای جان دارد .

دارد : فعل مضارع . سوم شخص مفرد . مسند

و : حرف ربط از برای عطف .

جان : مسند الیه . شیرین : صفت مطلق . متمم جان

خوش : صفت مطلق بسند از برای جان

است : مضارع . سوم شخص معزول . رابطه .

تقدیم و تأخیر در اجزاء جمله

ممکن است که در اجزاء جمله تقدیم و تأخیر واقع شود چنانکه مسندش از مسندالیه و مفعول صریح بعد از فعل بیاید . درین صورت جمله متعلوب

یا (خبر مستقیم) و (ناستقیم) گویند .

و در صورتی که اجزاء جمله در محل خود واقع شده باشند آنرا (جمله مستقیم) (سربراست) نامند .

مثال تقدیم مسند بر مسندالیه : بزرگ مروی بود و خواجه نظام الملک بزرگ مرو . مسند مقدم . بود فعل ربطی . خواجه نظام الملک مسندالیه مؤخر .

مثال تقدیم فعل بر مفعول صریح : بحکم آنکه در اقلیم عشق پادشاهی از آستانه دولت مران گدائی را

گدائی را : مفعول صریح است از برای فعل (مران)

مثال تقدیم مفعول صریح بر مسندالیه : مرا این از تو در رفع نسبت (اسرار) تقدیم

مثال تقدیم مفعول بواسطه بر مفعول صریح : بروزگار سلامت شکستان دریا

مثال تقسیم فعل بر فاعل: رسیدن شروه که آمد بهار و سبزه و سید (حافظ)
 مفعول که با کلمه (در) علامت اختصاص مرادف از برای و از
 برابر باشد غالب و آغاز جمله و پیش از مسند و مسند الیه در آید مانند:
 اندر ز راه سپهر حنین گفتم . ملاقات را بنزد او در فهم زلف
 تقدیم و تاخیر در ارکان و اجزای جمله گاهی مفید انحصار و اختصاص میباشد
 در چیزی باشد . چنانکه گوئیم :

تمرین ۸۴

جمله‌های مستقیم و مقلوب را معلوم کنید.
 رستگاری در راستی است . ایرانیان دلیرند . مردمی در کم آزاریست
 خدمت بخلاق کردن نوعی از خدا پرستی است . درست فرمود علی (ع) که دوست بیوند
 روح است و برادر بیوند تن . گفت پیغمبر که چون کوی دری . عاقبت زان دزیرون
 آید سری .

زگرما به آمد برون با یزید
 فروریختند از سرائی بسر

شنیدم که وقتی سحرگاه عهد
 یکی طشت خاک کسترش بی خیر

تمرین ۸۵

این اشعار را تجزیه و ترکیب کنید.

گرتاج میفرستی و گرتیغ میزنی
 باری نکه کنای که خداوند خرمنی
 مهر از دلم چگونه توانی که بر کنی
 ما پاک دیده‌ایم و تو پاکیزه دامن
 در متفق شوند جهانی بدشمنی
 با سخت بازوان ضرورت فروتنی

آسوده خاطر م که تو خاطر منی
 ما خوشه چین خرمن ارباب دولتیم
 گیرم که بر کنی دل سنگین ز مهر من
 این عشق را زوال نداشتد بحکم آنک
 از من گمان مبر که بیاید خلاف دوست
 سعدی چو زور می نتوان کرد لازم است

تمرین ۸۶

از روی کتابهای نثر و نظم فارسی ده مثال برای جمله مستقیم و ده مثال برای
 جمله مقلوب پیدا کنید و بنویسید .

۱۱۲
 (شاعر سعدی است) و مقصود این باشد که شاعری اختصاص سعدی
 دارد یا کسی درین شعر بالاتر و برتر از وی نیست این مقصود از جمله
 (سعدی شاعر است) بدون قرینه مفهومی نمیشود.

حذف - افکندن

حذف عبارت از آنست که کلمه یا جمله را بقرینه مندازند و قرینه چیزیست
 که پس از نشان بر حذف باشد مثلاً وقتی بگوئیم: تو انگری بهتراست
 ز ببال و بزرگی عقل است نه ببال. در جمله اول بعد از کلمه ببال فعل (است)
 بقرینه فعل (است) که در سابق ذکر شد حذف گردیده است و در اصل
 چنین است:

تو انگری بهتراست نه ببال و چنین در جمله دوم کلمه (است) بعد از ببال
 حذف شده است. و در اصل به نظریه بوده است: و بزرگی عقل است
 ز ببال است. و چنین درین عبارت: عابدان جزای طاعت خواهند
 و بازرگانان جزای بیصاحت. کلمه خواهند بعد از بیصاحت بقرینه خواهند
 که در سابق گفته شده حذف گردیده. و در اصل چنین بوده:

و بازرگانان بهای بیصاحت خواهند.

تقرین ۸۷

پنج مثال بنویسد که مفعول با کلمه (دا) علامت اختصاص و مرادف (از برای)
 و (اذ بهر) باشد.

پنج مثال بنویسد که تقدیم و تاخیر در اجزاء جمله مفید معنی مبالغه یا
 حصر و اختصاص باشد.

(حذف اجزاء جمله)

گاه یکی از ارکان و اجزاء جمله با تمام یک جمله تقریباً حذف کنند .
 مثال حذف مسند البیه : بزرگمهر را پرسیدند چیست آنکه هر چند راست بود
 شاید گفتن که زشت بود . گفت خوشتر راستون (نصیحه ملوک)
 یعنی بزرگمهر گفت (کلمه بزرگمهر) که مسند البیه این جمله است تقریباً حذف
 مثال حذف مسند : بهیزاران مرهمزندان را نتوانند که بسینند همچنانکه

تمرین ۸۸

معین کنید کدامیک از اجزاء جمله درین عبارتها حذف شده است .

۱- نه هر چه به قامت مهتر به قیمت بهتر ۲- خربار بر به که شیر مردم در

«گلستان»

۳- مرگ به از آن که نیاز به چون خودی برداشتن

«قابوسنامه»

۴- آن به که درین زمانه کم گیری دوست ۵- درینغ آمدم که دیده فاسد

«خیام»

به جمال تو روشن شود و من محروم ۶- سخن هر چه کوتاهتر و سودمندتر بهتر

«گلستان»

۷- مزن تا توانی بر ابرو گره

۸- شور بختان به آرزو خواهند

۹- گر نبیند به روز شب پر چشم

۱۰- در است خواهی هزار چشم چنان

۱۱- برک درختان سبز در نظر هوشیار

۱۲- جنگجویان به زور پنجه و کتف

۱۳- قلم بطالع سیمون و بخت بد رفته است

که دشمن اگر چه زبوند دوست به

مقبلان رازدال و نعمت و جاه

چشمه آفتاب را چه گناه

کور بهتر که آفتاب سیاه

هر ورقش دفتر است معرفت کردگار

دشمنان را کشند و خوبان دوست

اگر تو خشمگینی ای پسر و گر خشنود

«سعدی»

چو دشمن بود بی رنگ و پوست به

«فردوسی»

دشمن است آنکه جفا کار بود

۱۴- اگر چه برادر بود دوست به

۱۵- دوست آن به که وفادار بود

سگت بازاری سگت صید را (گهتان) یعنی سگان بازاری سگت
 صید را نتوانند که بسینند. جمله مسند بقرینه حذف شده است.
 مثال حذف رابطه: از گرسنگی مردن که بنام مرز و لیگان بر شدن
 یعنی بهتر است. (تفاوت)

مثال دیگر: در فصل رجبی که صولت بر دار رسیده بود ایام دولت و زور رسیده
 یعنی رسیده بود. فصل ربطی (بود) از جمله دوم بقرینه جمله اول حذف
 شده است.

۱- حذف رابطه بعد از صفت تفضیلی بسیار است
 عتاب ظاهر بهتر از کینه پنهان (ضمیمه ملوک) بنام کومرود که نام بدین
 کسب آسانتر از نگاه داشتن (بگید و نه) بنزدیکت من (تفاوت)

۲- حذف اجزای جمله بعد از کلماتی که در مقام پاسخ و جواب گفته میشوند
 بسیار است خواه در موقع اثبات تصدیق باشد و خواه در مورد نفی و انکار

مانند:
 از منوچهر پرسیدم که قصیده منوچهری را از بر کرده؟ گفت آری.

یعنی آری حفظ کرده‌ام . مثال دیگر : از هوشنگ پرسیدم که امروز

برادرت بدبختان آمده است . ؟ گفت نه . یعنی نیامده است

و گفت گاهی سببت هیچ چیز نیماچه آورده ؟ گفت هیچ

۳ - بعد از کلمات (اگر نه) و (وگرنه) و (ورنه) و (مانده)

حذف فعل قیاسی است ، خواهی یا نه چنین خواهد شد یعنی خواهی یا نخواهی

گرا در افرستی نزدیک من وگرنه بین شورشش از کجمن

یعنی اگر نفرستی . فعل فرستی در مثال دوم (خواهی) در مثال اول تقریباً

جمله پیش حذف شده است .

۴ - در صورتی که چند جمله پشت سر یکدیگر یک فعل تمام شده باشند و اول

که فعل را در یک جمله بیاورند و از باقی حذف کنند مانند راستی یا نه -

رسنگار سیت و دروغ موجب شرمساری . کلمه (است) که فعل اصلی

باشد از جمله دوم تقریباً جمله اول حذف شده است (۱)

مثال دیگر : هنرمند همه جا گرامی بزرگوار و بهیتر نژاد همه پس خوار و بمقیدار

۱ - نویسندگان قدیم در جایی که چند جمله بیک فعل تمام می شد فعل را در همه جا تکرار می کردند و از مکرر کردن آن احترازی نداشتند مانند : ستایش باد یزدان دانا و توانا را که آفریدگار جهانست و داننده آشکار و نهانست و داننده چرخ و زمانست و دارنده جانورانست و آورنده بهار و خزانست .
« کتاب الانبیه عن حقایق الادویه »

گفته (است) از جمله اول بقرینه جمله دوم حذف شده است
 اما در صورتیکه فعل مختلف باشد و نتوانیم یکی را بقرینه دیگری قرار بدهیم حذف
 جایز نیست مثلاً اینطور جمله غلط است: هوشنگ باقی دارد و فرزندان
 از جایی خود برخواست. امروز آموزگار در بستان دارد و بکلاس رفت
 زیرا فعل (برخواست) و (رفت) با جمله نامی پس سازش ندارد و باید
 نوشت: هوشنگ باقی دارد و فرزندان از جایی خود برخواست
 و: امروز آموزگار در بستان دارد و بکلاس رفت

تمرین ۸۹

ده مثال بنویسید که اجزاء جمله در مورد جواب حذف شده باشد.
 این شعر را تجزیه و ترکیب کنید و بگوئید که کدامیک از اجزاء جمله
 حذف شده

بلبل از فیض گل آموخت سخن و رنه نبود اینهمه قول و غزل تعبیه در منقارش
 بهترین هنر مکاتبانرا از نگاهداشتن است و سر و لینعت نگاهداشتن است
 «چهارمقاله»

عالم زمانه بود و در علم طریقت یگانه بود و از کبراء و اصحاب بود
 «تذکره الاولیاء»

این شیوه کم کم متروک شد و نویسندگان فعل را در جمله اول
 ذکر و از جمله های بعد حذف میکردند مانند: ظن آن شخص فاسد شد و بازار ما کاسد.
 کفاف اندک دارم و عیال بسیار. «گلستان»

و اکنون رسم بیشتر نویسندگان این است که فعل را در جمله آخر بیاورند و
 از جمله های پیش حذف کنند مثلاً نویسند: ظن آن شخص فاسد و بازار ما کاسد شد.

تمرین ۹۰

ده مثال بنویسید که حذف فعل از یک جمله بقرینه جمله دیگر جایز نباشد.
 ده مثال بنویسید که حذف فعل از یک جمله بقرینه جمله دیگر جایز باشد.

(قواعد جمله بندی)

مقصود یاد کردن نمونه ای از نکات و قواعد جمله سازی است که در این

کتابها برای نوآموزان لازم است .

۱- هرگاه جمله فعل (داشتن) تمام شده باشد و از اجل (بدون)

و داشتن) تبدیل کنیم، در آخر فعل لفظ (را) در آید و مستدالیه مبتدل

مفعول گردد. مثلاً درین عبارت: حضری اشعار بسیار داشت؛

گوئیم: حضری را اشعار بسیار بود. درین عبارت: هر عملی با پدری

دارد. گوئیم: هر عملی را پدری است. و در صورتی که فعل مذکور با عکس کنیم

مفعول مبتدل مستدالیه شود. مثلاً هرگاه جمله فعل (بودن) تمام شده

فعل و ارای مفعول باشد فعل (بودن) را به (داشتن) تبدیل کنیم

فقط (را) از آخر مفعول حذف شود و مفعول مستدالیه مبتدل گردد:

۲- جمله مشکل بواسطه یکی از حروف ربط از قبیل: که، تا، اگر، اگرچه

چون، و مانند آن بگونه ناقص میپدیدمانند؛ تا بیخ بنبری گنج برداری.

تعمیر ۹۱

در این جمله ها فعل داشتن و بودن را بیکدیگر تبدیل کنید .
 پادشاهی در کشور روم فرمانروائی داشت . قارون گنج فراوان داشت .
 فردوسی و سعدی در گویندگان فارسی مقام ارجمنده دارند . حافظ اشعار خوب دارد
 توانگری را پسر رنجور بود . مرا با تو دوستی است . مادری بر فرزند حق بسیار
 است . عالم را عجایب بسیار است ، هر کس عشق بکلی دارد .

تأشب نزوی روز بجان نرسی . اگر از جنبدی خواهی نسر آموز .
بدونیک ماند ز مایو کار . تو چشم بدی تا توانی مکار
اما جمله های کامل گاهی بواسطه حرف عطف و ربط از قبیل : « و » ، « پس » ،
یا « و مانند آن » بیکدیگر پیوند می مانند ؛ در پنجید و ارکان اولت پیوند
و برادران بجان برنجیدند « گلستان » .
و گاهی مجزوی خود بدون حرف ربط بیکدیگر پیوند می مانند ؛ مسعودی شاکری
و طیفه شناس است . رنج میکشد . کار میکنند . همیشه درس در احاطه
دارد . هرگز کار امروز را بفرودمانی اندازد .
۳ - تا ممکن است از تکرار واد عطف خبر در موارد لزوم چهار تا بگوید
۴ - ممکن است که بیک کلمه فاعل و مستند الیه از برای چند فعل باشد مانند
عزومند هر جا که رود قدر بیند و در صدر نشینند . (بنشینند) در حیات
فوق فاعل سه فعل است : رود ، بیند ، نشینند .
ببال و پر مروازره که تیر بر تابی هوا گرفت زمانی ولی سخاوت

تقریب ۹۲

درین حکایت کدامیک از جمله ها بخودی خود و کدام بواسطه حرف و ربط بیکدیگر
پیوسته است . دزدی بخانه پارسائی رفت چندان که طلب کرد چیزی نیافت دلش تنگ
شد پارسا را خیر شد گلیمی که بر آن خفته بود در راه دزدانداخت تا محروم نشود .
شنیدم که مردان راه خدا دل دشمنان هم نکردند تنگ
تراکی میسر شود این مقام که با دوستانت خلاف است و جنگ
« گلستان »

تبر پرتابی فاعل و مسند الیه و فعل است : هوا گرفت . بنامک نشست
 ۵ - ممکن است که یک کلمه مفعول از برای فعل باشد خواه مفعول ^{بواسطه} صریح خواه مفعول
 مانند : مرا یک درم بود بر داشتند . بکشتی و درویش گذاشتند

کلمه (مرا) مفعول است از برای فعل : بود و بر داشتند .
 ۶ - ممکن است که یک کلمه در یک عبارت هم مفعول باشد و هم مسند الیه ^(۱)
 مانند : آنرا که خدای خوار کرد از همبند نشود .
 کوا آنرا هم مفعول است از برای فعل (خوار کرد) و هم مسند الیه از
 برای (از همبند نشود) .

۷ - در صورتیکه جمله دارای قید و صفت و حالت و چگونگی و مثال آن باشد
 هر قدر قید را نزود کثیر فعل میآید و جمله فصیح تر و شیوا تر میبود .
 خواه فعل بسیط باشد و خواه مرکب : بهوشنگ خوب کار کرد .
 فریدون جان قلاانه رفتار میکند . میر عا و خط نستعلیق را خوش مینویشت .
 ۸ - در جایی که فعل مرکب دارای قید و صفت و حالت باشد ممکن است که اجزای

۱ - لعمال اینکه در اینگونه ترکیبات و همچنین که يك کلمه فاعل یا
 مفعول از برای چند فعل میباشد چیزی بفرینه حذف شده تکلفی است بی دلیل و بدون
 حاجت تقرین ۹۳

در عبارتهای ذیل اجزاء فعل مرکب را از هم جدا کنید بطوریکه قید و صفت
 مبدل شود .
 محمد عاقلانه یا سخ داد . علی مردانه جنگ کرد فریدون عاقلانه رفتار کرد .

فضل را از هم جدا کنیم و قید را صفت از برای خبر اول فعل قرار بدهیم .
 مثلاً درین عبارت : منوچهر نیکو سخن گفت . گوئیم منوچهر سخن نیکو گفت
 و درین عبارت : جلال الدین مردانه پیکار کرد . گوئیم : جلال الدین
 پیکاری مردانه کرد .

۹ - تا ممکن است اجزاء فعل مرکب را از یکدیگر جدا باید کرد . مثلاً این جمله :
 بازرگان در معاطه سود کرد . بهتر و شیوا تر ازین جمله است :
 بازرگان سود در معاطه کرد .

۱۰ - هرگاه دو فعل متوالی در فاعلی و زمان یکی باشند جایز است که فعل
 اول را بوجه وصفی بیاورند و واو عطف را حذف کنند (۱) احضار که درین عبارت :
 از شیروان بر نشست و بنگار رفت . گویند : از شیروان بر نشست بنگار
 رفت . اما بهتر آنست که از استعمال فعل وصفی شیر خودداری کنند و فعل را
 بشیوه نوینگان بزرگ پیشین بصورت کامل و تمام بیاورند (۲)

تمرین ۹۴

پنج عبارت بنویسید که فعل مرکب دارای قید وصف و حالت باشد .

پنج عبارت بنویسید که فعل مرکب قید وصف و حالت نداشته باشد .

۱ - این عمل بیشتر در ماضی مطلق واقع میشود و فعلهای متوالی را از تکرار
 واو عطف بی نیاز میسازد .

۲ - استعمال فعل بصورت وصفی مخصوص متاخران است و فصیحای قدیم این
 نوع فعل را کمتر آورده اند و صیغه وجه وصفی را غالب در مورد بیان حالت بکار برده اند
 نه در معنی فعل مانند .

مردی بر لب دریا نشسته بود برهنه و موی بالیده (اسرار التوحید)

یکی از ملوک عرب رنجور بود در حالت پیری و امید از زندگی قطع کرده «گلستان»

موسی درویشی را دید از برهنگی به رنگ اندر شدیم به گوشه صحرائی برون رفتیم

و خار کهنه دیدم هشته خار فراهم کرده «گلستان سعدی»

۱۱- هرگاه بخوانند مفهوم جمله ای را کسی یا چیزی نسبت دهند و است که
 آنکس یا آن چیز را بصورت مسند الیه بیاورند .
 آموزگار مقاسم از جمله است . گیتی جانش بسیار است . ممکن است
 ضمیر را از جمله مسند حذف کند و لفظ (را) بر کلمه بفرزاند تا بصورت
 مفعول در آید : آموزگار در مقام از جمله است . گیتی را عجایب بسیار است
 (پساوند)

مقصود از پساوند حروف مفرد یا مرکب است که با حرکات افزوده
 گردد و در معنی آنها تصرف کند .
 پساوند بر دو قسم است : مفرد . مرکب .

تعریف ۹۵

شش مثال بنویسد که آوردن فعل بوجه وصفی جایز نباشد .
 شش مثال بنویسد که آوردن فعل بوجه وصفی روا باشد .

تجزیه و ترکیب

هر که با بدان نشینند نیکی نبیند
 هر که ، از مبهمات . مسند الیه از برای فعل نشینند و نبینند
 با ، حرف اضافه . فعل نشینند را با بدان نسبت میدهد
 بدان ، صفت مطلق . جانشین اسم . جمع . مفعول بواسطه از برای

نشینند

نشینند . مضارع . سوم شخص مفرد . مسند
 نیکی . اسم معنی فاعل مصدر . مفعول صریح از برای نبینند
 نشینند ، فعل مضارع . سوم شخص . مفرد . مسند

پساوند مفرد آنست که شامل یک حرف باشد: دانا، دوم، یک
 پساوند مرکب آنست که شامل دو حرف یا بیشتر باشد: تاجور،
 بارور، باغبان، لاله زار، کوهسار.

(پساوند مفرد)

حرف الف که با حرکات پیوسته گردد برشش قسم است:

۱- الف نداء: شها، شهر مارا، بزرگا، یارا.
 مارا چوروزگار فراموش کرده یارا مشکایت از تو کنم یا ز روزگار

۲- الف تعجب و کثرت: خوشا، بسا، خرتا.

بروز نیک کسان هیچ غم مخور نهنا بسا کسا که بذر تو آرزو مند است
 ووش وقت صبحم بوی بهار آورد حنذا با و شمال و خرتا بوی بهار
 « رودکی »

۳- الف توصیف که با حرف فعل امر در آید و آنرا صفت گرداند: « فتحنا بینا
 شنوا، گویا، خوانا، رسا، زما

توانا بود همسر که دانا بود ز دانش دل سیر بنا بود

۴- الف مصدری که گاهی با مصدری و اتم مصدر استعمال شود: « فرزویی،
 درازا، فراخا، آشکارا.

در بسته بروی خود مردم تا عیب نگسترند مارا

در بسته چه سود عالم لعیب و انامی نهان آشکارا
«سعدی»

۵ - الف دعا : با خدا . بخواندا . ببیندا
هیچکس بر جای امن نشیندا روز شادی و شخس کم بیندا

۶ - الف زامه و آن بر دو قسم است :
الفی که با خرافات افزوده گردد و غالباً در جواب سؤال گفته شود :
در خاک بلیقان برسیم بجای گفتم مرا بترسیت از جهل ما کت کن
گفتا برو چو خاک نهمل کن ای فتنه یا هر چه خواندای هم راز بر خاک کن

۷ - الفی که بدل از فتحه آخر کلام است که تقلید زبان عرب کجا برزفته :
در سختی که تلخش بود گوهرها اگر حرب و شیرین دهنی مرورا
نهان مپوه تلخت آردیدید از و حرب و شیرین نخواهی مزید
بهار است و خاک خشک و پسته ترا جوانی جهان پر همسگر و از شن ترا
تمرین ۹۶

دردی و کار بملکت

در اشعار ذیل اقسام الف را امتین نمائید .

ای بسا سب تیز رو که بمرد	خرك لنگك جان به منزل برد
شها شهریارا جهان دار را	فلك پایگه مشتری پیکرا
با روزگارا که سختی برد	پسر چون بند نازکش پرورد
دی میشود و گفتم منما عهد بجای آر	گفتا غلطی خواجه درین عهد وفا نیست
تیمار غریبان سبب ذکر جمیل است	جانا مگر این قاعده در شهر شما نیست
برو کسب کن تا که دانا شوی	چو دانا شوی زود والا شوی
پذیرا سخن بود شد جای گیر	سخن کز دل آید شود دل پذیر
در داود ریفا که درین مدت عمر	از هر چه شنیدی جز افسانه نماند

(حرف کاف)

کاف در آخر کلمه برای تصغیر آید : دخترک . کودک . پسرک
کاف گاهی در آخر بعضی از کلمات افزوده گردد و زائد باشد :
زاو . زاوک . پرستو . پرستوک . رکو . رکوک .

(میم)

میم با فرعه و اصلی افزوده گردد و ترتیب را برساند : دویم . سوم
و پنجم . صدیم . هزارم

(واو)

برای تصغیر در آخر کلمه در آید : خواجو . یارو . پسر و . خمر و

(ه)

و آن بر چند گونه است :

۱- با مصدری که با فرعی امر در آید و حال مصدر را برساند :

خنده . گریه . ناله . سوید . سوید
ز گریه مردم چشمش بسته در خون بست
ای از بر من در با ما خبرت بست
کز سوید سوید منی شدم از ناله چو نالی

۲- با نسبت و آن بر دو قسم است :